

محسنیه ۱۴۴۵ _ قم

استاد اوجی شیرازی

شب چهارم:

- ریشه و اساس ظلم از سقیفه تا کربلا
- مهم ترین اقدامات و جنایات دستگاه سقیفه
- ۱. تحریف معنای امامت
- ۲. تغییر طرق نصب امام
- ۳. پایه گذاری اعتقاد به جبر
- ۴. نفی عدالت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۵. تغییر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
- ۶. نهادینه کردن بغض امیرالمومنین علیه السلام در دل مردم و هتک حرمت حضرت زهرا سلام الله علیها
- عظمت حضرت سکینه سلام الله علیها

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشِعَاعِ أَنْوَارِ الْمَحَبَّةِ الْعُلُويَّةِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِالْوِلَايَةِ الْمُرْتَضَوِيَّةِ الَّذِي فَارَضَ اللهُ مُودَّتَهُ عَلَى الْعَرَبِيَّةِ وَالْعَجَمِيَّةِ ثُمَّ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مُبَلِّغِ الرِّسَالَاتِ الْإِلَهِيَّةِ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْقُرْشِيِّ سَيِّمًا أَوْلَهُمْ مَوْلَانَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ آخِرَهُمْ بَقِيَّةُ اللهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه السَّاعة و فی کل ساعة، ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه أرضک طوعاً و تُمَتِّعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

به نماز صبح و شبت سلام / و به نور در نسبت سلام
و به خال کنج لبث سلام / که نشسته با چه ملاحظتی
به جمال، وارثِ کوثری / به خدا حسینِ مکرری
به روایتی خود حیدری / چه اصالتی، چه شرافتی!
بَلِّغِ الْعُلَى، به کمالِ تو / کَشَفِ الدُّجَى، به جمالِ تو
به تو و قشنگیِ خالِ تو / صلوات هر دم و ساعتی
زد اگر کسی درِ خانه‌ات / دل ماست کرده بهانه‌ات
که به جست‌وجوی نشانه‌ات / ز صبا گرفته بشارتی
نه مرا نبین، رصدم مکن / و نظر به نیک و بدم نکن
ز درت بیا و ردم مکن / تو که از تبارِ کرامتی.
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ. (یس/۱۲)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِرُوحِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.
هدیه محضر امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم
اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

خداوند متعال در قرآن، سوره یس چنین می‌فرماید که: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ...» این‌گونه نیست که فقط اعمال
شما به پای شما نوشته شود، بلکه شما مسئول اعمالتان و آثاری هستید که بر اعمال شما مترتب می‌شود.

لذا در روز قیامت که وای، وای، «إِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ وَجَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي الْمَحْشَرِ وَأُوتِيَ لِكُلِّ كِتَابَةٍ بِبَيِّنَةٍ...» روز قیامت که می‌شود، روزی که خداوند متعال، نامه اعمال را به دست مردمان می‌دهد، و ندا می‌آید که «إِقْرَأْ كِتَابَكَ» خودت بخوان نامه عملت را، و «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.» (اسراء/۱۴) خودت به حساب کار خودت برس.

و رفقا به خدا قسم این حرف‌ها راست است. اینها فرمایشات خدا و اهل بیت علیهم السلام است. یک عبارتی است از امیرالمومنین سلام الله علیه در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه، که فرمودند: «واعلموا عباد الله، إن الله سائلکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر.» بدانید که خدا از ریز و درشت اعمالتان از شما می‌پرسد. آیه قرآن است که: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (ق/۱۸) هیچ کلامی از دهان شما خارج نمی‌شود، مگر دو ملک می‌نویسند. و روز قیامت، خداست که حساب می‌کشد.

شعری سرود که: حاجب، اگر معامله‌ی حشر با علی است / من ضامنم که هرچه بخواهی گناه کن در عالم خواب، حضرت به او فرمودند که:

حاجب، یقین معامله‌ی حشر با علی است / شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن. نامه‌های اعمال را به دست مردم می‌دهند. بعد این روایت است که فرمودند کسی نگاه می‌کند خدایا، من کلکسیون گناه هستم؛ اما قتل نکردم. اینجا قتل نوشته شده است. ندا می‌آید درست است، تو آدم نکشتی؛ اما حرفی زدی، رفتاری کردی که این قتل، اثری است که بر رفتار تو مترتب شد.

لذا ما مسئول آثاری هستیم که بر رفتار و اعمال و کردار و گفتار ما مترتب می‌شود. باید مراقب باشیم. باید اهل محاسبه باشیم. باید بعد از محرم و صفر و محسنیه، با قبلش فرق کند. باید بعد از کربلای ما با قبل از کربلای ما فرق کند.

کسی دو ساعت توی مغازه عطرفروشی باشد، بوی عطر می‌گیرد. چرا روضه ببایم، وقتی به خانه برمی‌گردم زن و بچه‌ام، خانواده‌ام، پدر و مادرم، از دست من عاصی باشند؟ مگر می‌شود؟ مگر امکان دارد؟ مگر مکتب سیدالشهداء سلام الله علیه، حبیب‌پرور نبود؟ مگر عابس‌پرور نبود؟ مگر جُون‌پرور نبود؟

با این مقدمه که ما مسئول آثاری هستیم که بر رفتار ما مترتب می‌شود، برویم ادامه عرایض شب‌های گذشته.

دیشب از فدک گفتیم، از خیبر گفتیم. شب قبلش از اتفاقات بعد از پیغمبر اکرم گفتیم و اینکه چه در سقیفه بنی ساعده گذشت و ثابت کردیم آنچه شد در هفته اول ماه ربیع الاول شد و حمله به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها در همین روزها بوده است.

لکن عرض امشب ما، خوب عنایت کنید. خیلی بحث مهمی است. اینکه در روایاتمان داریم و مسلم است و همه شما شنیدید که الفبای اعتقادات شیعه این است که «مَا أَهْرَيْقَ فِي الْإِسْلَامِ مُحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ...» هیچ خونی ریخته نشد، حتی به اندازه سر تیغ حجامت، مگر گنااهش گردن ابی بکر و عمر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هُمَا وَاللَّهِ هَوْدًا وَنَصْرًا وَمَجَسًا فَلَا غُفْرَ لِلَّهِ ذَلِكَ لَهُمَا.» آنها بودند که یهودی‌ها را یهودی کردند. مجوسی‌ها را مجوسی کردند. نصرانی‌ها را نصرانی کردند. یعنی اینها مانع شدند. مانع امیرالمومنین سلام الله علیه شدند.

مرحوم مقرر در یکی از مولفات خودشان، از قول آن مستشرق نقل می‌کند که تمام کشورهای مسیحی باید در میدان اصلی شهرشان مجسمه عمر را بسازند. چون اگر اینها نبودند، یک مسیحی در عالم نبود. همه شیدای امیرالمومنین سلام الله علیه بودند.

امام باقر علیه السلام در نمازشان می‌گفتند: «اللهم اجز عمر.» خدایا جزای دومی را به او بده. «لأنَّه ظَلَمَ الْحَجْرَ وَ الْمَدْرَ.» چرا که به هر سنگی و به هر ریگی ظلم کردند.

امام که مبالغه ندارد. یعنی هر کدام ما یک شاکی پرونده خصوصی عمریم. هر کدام از من و شما! و به قسم حضرت عباس، هرکس ببخشد، من نمی‌بخشم. چرا؟ چون اگر امروز دوریم از امام زمانمان، اگر امروز تا خرخره توی لجن‌زار این دنیای پر از فساد داریم زندگی می‌کنیم، به خاطر این است که اینها آمدند و مانع حق امیرالمومنین سلام الله علیه شدند.

و در رأس تمام جنایاتی که در عالم اتفاق افتاده است، بالاترین جنایت، جنایت کربلاست. که اهل بیت علیهم السلام مقصر اصلی را عمر و ابی بکر می‌دانند.

می‌گوید رد می‌شدم با امام صادق علیه السلام، رسیدیم به یک وادی به نام وادی کمد. (کتاب حق‌الیقین مرحوم علامه مجلسی آورده است.) می‌گوید به وادی کمد رسیدیم، گفتم آقا، این سرزمین چقدر نکبت دارد. فرمودند آفرین. خوب فهمیدی. اینجا جهنم برزخی قاتلین سیدالشهداء سلام الله علیه است.

بعد حضرت فرمودند: هیچ‌گاه از این سرزمین رد نشدم، مگر دیدم در رأس قاتلین امام حسین علیه السلام، (نه در بین قاتلین، در رأس قاتلین سیدالشهداء سلام الله علیه)، ابی بکر و عمر را که در حال عذاب شدن هستند.

اجمالا بگویم، خیلی خسته بود ارباب ما..

اجمالا بگویم که فلماً وَقَفَ لِيَسْتَرِيحَ ساعتاً..

ای حسین!

خیلی برایش آه بکشید. «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ». آه حسین!

صبح تا عصر پیکر آورده / چند آقای بی سر آورده / لیک، با اینکه اصغر آورده / خستگی را ز پا درآورده.

صبح عاشورا ایستادند که قدری استراحت کنند، بحر بن کعب آمد، دیگر چه جسارتی کرد، بگذرم. فقط دیدند خون

از پیشانی حضرت... هرچه کردند، زره هم تکه تکه شده بود، پیراهن را بالا زدند.. اجازه بدهید بگذرم.

و لما سقط الحسين.. فریادی زدند..

ببین، اجمالاً بگویم. کسی که سینه.. از جلو تیر رفته.. پاره کرده است..

می‌گویند کسی که عمل قلب باز می‌کند، نمی‌تواند حرف بزند. ابی‌عبدالله چطور داد زدند که فریاد حضرت در تمام

سرزمین کربلا پیچیده است: «ایها الناس إن ابابکر و عمر قد قَتَلَانِ». این دو بودند که مرا کشتند!

خواهری دارد سیدالشهداء، به نام فخر المخدرات زینب العقیله.

زن مگو، مردآفرین روزگار / زن مگو بنت الادب، اخت الوقار

زن مگو چون مرتضی خیبرشکن / التي خَلَعَتْ مِنَ الحق الرسن

گر رسل بر خصم، قاهر گشته‌اند / (بی بی جان) مجلس درس تو حاضر گشته‌اند

در همان درسی که در کوفه بداد / کرد معنا کهیعیص

گفته سجادی که پور فاطمه است / بی معلم، عمه‌ی ما عالمه است.

زینب کبری سلام الله علیها بیایند بالای قتگاه بگویند پدرم فدایت که تو را دوشنبه کشتند. پدرم فدایت که دوشنبه

خیمه‌هایت را غارت کردند.

قطعا عاشورا دوشنبه نبوده است. جمعه بوده است. اما دارند از آن موقع به من و شما گرامی دهند که:

همان حبلی که بر حبل المتین شد / غُل و زنجیر زین العابدین شد.

دارند یادمان می‌دهند، یادآوری می‌کنند که:

شمر و یزید و خولی و آخنس به جای خود / اما دلیل کرب و بلا چیز دیگری است

(آی مردم، عالم) سر را عمر برید و ابوبکر زد به نی / ما هرچه می‌کشیم همه از پشت آن در است.

اداره پلیس یک جایی دارد می‌گویند دایره کشف جرم. یعنی می‌آیند قتلی که صورت گرفته است را بررسی می‌کنند. از روی روش کشته شدن، مدل کشته شدن، انگیزه قتل را می‌فهمند. با این نگاه، شما بیا بید کربلا را نگاه کنید، کیفیت کشته شدن سیدالشهداء سلام الله علیه را ببینید.

مگر به ما نگفتند یک عده رفتند پول بگیرند؟ داداش جونم، پولی که شبت بن ربی از کشتن ابی‌عبدالله گرفته است، رفته در کوفه مسجد ساخته است! خرج ساختن مسجد کرده است. اسمش را مسجد الشکر گذاشته است. چرا مسجد الشکر؟ به شکرانه کشتن ابی‌عبدالله سلام الله علیه!

یک کسی که همه‌مان بغض مشترک داریم نسبت به او، مثلاً صدام را اینجا بیاورند، بگویند این همه زائر کشت، این همه شیعه کشت، شما از او انتقام بگیر. یک ضربه، دو ضربه، وقتی در موضع ضعف قرار می‌گیرد، می‌گویی گور پدرش. بزن دیگر تمامش کن. خلاصش کن. درست است؟ چه کسی را بیاورند که ریز ریزش هم کنی، سیر نمی‌شوی؟ ده بار هم می‌گویی بزن؟ چرا؟ چون بغض اعتقادی نسبت به او داری.

ببخشید من انقدر دارم روی منبر از مصائب می‌گویم. خدایا تو شاهی من چقدر اذیتم، دارم این حرف‌ها را می‌زنم. ولی می‌خواهم مضطر شویم، برای فرج منتقمشان دعا کنیم. دعای خسته‌دلان، مستجاب خواهد شد. حواسمان هست محرم و صفر تمام شد، کاری نکردیم؟ هنوز مضطر نشدیم برایش دعا کنیم. لذا می‌خواهیم خودمان را بچلانیم، اگر یک قطره اشک هم مانده که نریختیم، بریزیم، برای فرج دعا کنیم.

روایت در انوار الشهاده است که آمد پیش امام صادق علیه السلام، هی من من می‌کرد. حضرت فرمودند چی می‌خواهی پیرسی؟ گفت آقا، یک سوال است که رویم نمی‌شود پیرسم. فرمودند پیرس.

گفت آقا، یک عددی شنیدم که ۱۹۸۰ تا زخم..! آخر مگر می‌شود؟
بر عضو عضو پیکر او، زخم روی زخم / آن قوم نابه‌کار، ز روی ستم زدند.

حضرت فرمودند فقط نیم تنه بالا!

انقدر زخم بر پیکرش خورده بود که بر تنش عین پیرهن شده بود. به اندازه نگین انگشتر، تمام پیکر، جای سالم نبود. آخر روی چه حسابی؟

بعد هم کشتند، تمام شد؟ نه!

وَأَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي / وَبَجَرَدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحِقُونِي.

من می‌خواهم نصف شب، توی تاریکی، توی روضه، از اینجا بیرون بروم، حواسم نیست سهواً پایم روی پایت می‌رود. اما یک موقع عمداً می‌خواهم بزنم. پا را بلند می‌کنم، محکم می‌زنم. دیگر حالا مدل اسب‌ها چه بوده است، طلبت باشد. اجمالاً بگویم، نعل اسب را عوض کردند که تیز باشد.

شرمنده‌تانم، ببخشید یا صاحب الزمان. اما یک دور رفتند، پیاده شدند، برگردانند، باز آمدند...
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

تمام شد؟ نه! چهل تا نعل اسب درآوردند. تبرکاً در خانه‌ها آویزان کردند. می‌گفتند تبرک است. برکت است. رزق خانه زیاد می‌شود. بیماری از این خانه می‌رود که نعل اسبی بر آن آویزان باشد که بر پیکر ابی‌عبدالله تاخته است. چی شده است مگر؟ پنجاه سال از پیغمبری گذشته است که توی سجده، سجده‌اش را طولانی کرد که حسین از این ارتفاع کم نیفتد؛ که بگویند حسین نباید از هیچ بلندی بیفتد. چرا؟

شما فکر کردی پیراهن را بردند بفروشدند؟ بردند بپوشند؟ این پیکر که آن‌طور شده است، یعنی لباس تکه تکه است. یعنی لباس با خون یکی شده است. چسبیده به بدن. چی بگویم؟

لباس را درنیاوردند. لباس را کردند! چرا کردند؟ بردند بفروشدند؟ نه! می‌خواستند اهانت کنند.

لذا دید آبروی همه! آبروی همه! آبروی همه! عریان روی صحرا مانده..

تا صبح گریه کنیم، زینب دیده است آبروی همه، عریان کف صحرا مانده است!

بعد قاتلش توی گودال می‌آید می‌کشد، در حال کشتن می‌خواند: قل هو الله احد. الله الصمد...

امام حسین یک نگاه کردند، گفتند خدایا تو شاهد باش، شمر دارد مرا می‌کشد و قرآن می‌خواند.

• لذا ماجرای کربلا، صد در صد اعتقادی است.

و این حرف‌ها را باید توی هفته اول ربیع‌الزحیه یعنی همین. یعنی چه کسی برنامه ریخته است.

می‌گوید آقا، ما با فلانی سفر رفتیم، از اول، قرآن از دستش نمی‌افتاد. همین‌طور قرآن می‌خواند. بارک الله.

نوشتند آن کسی که حامل نیزه‌ای بود که رأس ابی‌عبدالله بالای این نیزه است، روی مرکب نشسته بود، افسار مرکب را هم رها کرده بود، توی مسیر، یک دست قرآن، یک دست نیزه، سر بالای نیزه، قرآن می‌خواند. رسید به این آیه: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.» (کهف/۹)

دیدند لب خشکیده باز شد، از روی نیزه گفت: «أَعْجَبَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ...» عجیب‌تر از اصحاب کهف و رقیم، این است تو قرآن ناطق را روی نیزه زدی، داری زیر آن قرآن می‌خوانی!

آقا یک سوال: تا حالا نشده از خودمان بپرسیم، وقتی ابی‌عبدالله شش ماهه را روی دست گرفتند، اگر حرمله کمی پایین‌تر می‌زد، توی سینه امام حسین خورده بود. چرا نزد؟ مگر نمی‌خواستند امام حسین را بکشند؟ می‌زدند دیگر. کار به جنگ تن به تن با حضرت هم نمی‌کشید. ماجرا تمام می‌شد. چرا شش ماهه را زد؟ چون می‌دانند جنگ با امام حسین برای آنها هزینه دارد. می‌دانند وقتی ابی‌عبدالله بیایند، دمار از روزگار عمر سعد در می‌آوردند.

نوشتند خیلی حال ابی‌عبدالله بد بود، وقتی به شش ماهه تیر خورد. من تعبیر دیگری نمی‌توانم به کار ببرم. انقدر حال آقا بد بود، نوشتند خود حضرت علی اصغر با آن حالی که تیر خورده بود، خواست بابا را تسلی بدهد. تا تیر خورد، علی اصغر تَبَسَّمْ فی وجهه أبیه. یک لبخند توی صورت بابا زد. یعنی غصه نخور بابا. تو فقط غصه نخور، صد علی اصغر به فدات!

خدا تسلی فرستاد.

توی آن حال، امام حسین با خدا حرف می‌زدند: الهی، تو شاهد باش، «هُمْ نَذَرُوا أَنْ لَا يَتْرَكُوا أَحَدًا مِنْ وَلَدِ نَبِيِّكَ...» اینها نذر کردند.

می‌دانی نذر یعنی چی؟ یعنی لله علی. یعنی برای رضای خدا بر من واجب است که من یک نفر از فرزندان پیغمبر را زنده نگذارم، مگر اینکه او را بکشم. بر خودشان واجب دانستند. واجب!

بین عمر چی کار کرده است. بین سقیفه چی کار کرده است. آی مردم، عمر تیر به چشم ابوالفضل زد!

آی مردم، عمر تیر به گلوی علی اصغر زد.

آی مردم، عمر با چکمه توی قتلگاه رفت.

آی مردم، عمر توی بیابان، سه ساله را زد.

تمام قرائن کربلا را که نگاه کنید، تمام اینها شهادت می‌دهد بر این موضوع.

لذا در زیارت عاشورا که الفبا و منشور اعتقادات عاشورایی است، قدم به قدم می‌گویید بگو و لعن کن کسانی که «أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ..» کسانی که اول ظالم بودند. کسانی که این ستم‌ها را کردند. «الْمُهْدِينَ لَهُمُ الْتَّمَكِينَ مِنْ قِتَالِكُمْ» بودند.

- سقیفه، شش اقدام کرده است.

اینها را حفظ کنید. ضبط کنید. توی دلتان ثبت کنید. خانه رفتید، ده بار به بجهات این حرفها را بزن. توی مدرسه‌ات، توی کارِت، توی کاسبی‌ات، به زن و بچه و خانواده‌ات بگو. اینها باید نرخ شاه عباسی شیعه باشد. شیعیان باید اینها را حفظ باشند. اگر می‌خواهم اهل تبرّی باشم، اگر می‌خواهم وجودم تنفر از سقیفه باشد، باید این چیزها را بفهمم که توی این هفته چی کار کردند.

سقیفه بنی‌ساعده اقداماتی کرده که باعث شده است حضرات اهل بیت علیهم السلام، اینها را قاتلین سیدالشهداء، قاتلین تمام مقتولین تا روز قیامت بدانند.

- اقدامات و جنایات سقیفه:

۱. تحریف معنای امامت

پیغمبر، ائمه، امام رضا علیهم السلام فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي. إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.» فرمودند همه عالم جمع شوند، یک صفت از صفات امام را نمی‌توانند بفهمند. بعد اینها آمدند معنای امامت را خیلی بچگانه و ساده و سطحی گفتند که امامت یعنی «الملك و السلطان، تدل على الرئاسة العليا للدولة.» امامت یعنی اینکه کسی قدرت دستش باشد. معنای امامت را عوض کردند.

۲. تغییر طرق نصب امام

ما گفتیم کسی امام است که باید خدا انتخابش کند. «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.» (قصص/۶۸) کسی حق انتخاب امام را ندارد. خدا باید انتخاب کند. پیغمبر باید انتخاب کند. مگر الکی است؟ به همان دلیلی که فقط خدا می‌تواند پیغمبر را انتخاب کند، به همان دلیل هم فقط خدا باید امام را انتخاب کند. اینها گفتند از این خبرها نیست. سه راه وجود دارد برای اینکه کسی امام شود. امام که می‌گویم یعنی ولی امر. یعنی کسی که اطاعتش، اطاعت رسول الله است. یعنی کسی که ولایتش، ولایت امیرالمومنین است. یعنی کسی که اطاعت از حرف او واجب است. اگر عمل نکنی، در جهنم می‌روی، می‌سوزی، عذاب می‌شوی، عقاب می‌شوی. گفتند از یکی از این سه راه، کسی می‌تواند امام شود.

یا باید خلیفه قبلی وصیت کرده باشد.

عمو جان، مگر نمی‌گویید پیغمبر برای بعد از خودشان وصیت نکردند؟

می‌گویند درست است پیغمبر وصیت نکردند، ولی ابوبکر که وصیت کرد. پس اگر یک خلیفه خواست بمیرد، گفت بعد از من فلانی، یعنی خدا می‌گوید بعد از او فلانی. یعنی اطاعتش، اطاعت از رسول الله است. باید تبعیت کنید.

دومین راه اینکه اهل حل و عقد، او را انتخاب کنند.

اهل حل و عقد چه کسانی هستند؟ نخبگان جامعه جمع شوند، بگویند از این به بعد این آقا خلیفه و امام است. با او بیعت کنید. هر چه گفت، باید بگویید چشم.

چند نفر باید باشند؟ می‌گویند تنقید الامامه ولو بهقد رجل واحد. یعنی اگر یک نفر هم از مشاهیر بیعت کرد، امام برای همه تعیین می‌شود. یا اگر عده هم کودتایی کردند، کسی را انتخاب کردند، با او بیعت کردند، او می‌شود امام. او می‌شود مفترض الطاعه. باید پشت سر او راه بیفتید.

سومین راه: القهر و الغلبه. یعنی یک کسی الان خلیفه است، یک نفر دیگر کودتا می‌کند، او را می‌کشد، سر جای او می‌نشیند. این دومی که اولی را کشته است، از طرف خداست. مفترض الطاعه است. باید از او تبعیت کرد. همان‌طور که بنی‌عباس قیام کردند، بنی‌امیه را کشتند. بنی‌امیه از طرف خدا اطاعتشان واجب بود. بنی‌عباس هم همین‌طور.

آخر روی چه حسابی این حرف‌ها را می‌زنید؟
لذا طرق انعقاد امامت و خلافت را تغییر دادند.

هر عنوانی که دارم می‌گویم، ده شب منبر است. دارم سر نخ می‌دهم، دنبالش بیفتید. تحقیق کنید. تلاش کنید. داد بزنید. کوچه به کوچه، معارف اهل بیت را برسانید. از مظلومیت امام زمان، حجت بن الحسن سلام الله علیه بگویید. زشت است برای ما در زمان غیبتش زندگی کنیم، بگویند هو الوحید! او تنهاست.

۳. پایه‌گذاری اعتقاد به جبر

سومین کاری که سقیفه منحوس بنی‌ساعده کرد، که خیلی مهم است، پایه‌گذاری اعتقاد به جبر است. یعنی چی؟

ابن ابی الحدید آورده است که عمر با عبدالله بن عباس داشتند می‌رفتند مکه. توی راه مکه، عبدالله بن عباس از عمر پرسید: حالا که نفر سومی بین ما نیست، کس دیگری نیست، من و تو هستیم فقط، تو که توی غدیر با علی بیعت کردی، گفتی بَخِ یا علی، تو که دست دادی با او، من بودم، خودت هم بودی، می‌دانی. چرا آمدی جای علی را گرفتی؟

عمر گفت: بارک الله. من هم قبول دارم که خدا می‌خواست، پیغمبر می‌خواست که علی خلیفه شود. لکن اَرَادَ اللهُ شَيْئاً. خدا نخواست. اگر خدا نخواهد، برگی از شاخه نمی‌افتد. اینکه الان من خلیفه شدم، یعنی خدا خواسته است من خلیفه شوم. و خدا می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.» (نساء/۵۹) الان من، ولی امر هستم.

لذا می‌بینید جلال الدین بلخی رومی ناصبی، (که بچه‌ها را مدرسه می‌فرستیم، توی کتابها، معلم‌هایشان می‌گویند به او بگویید مولانا)، او می‌گوید: خواه از نسل علی، خواه از عمر. هر کس آمد بر گرده مسلمانان سوار شد، فرقی نمی‌کند. هر گرگ و شغالی بود، اگر کار دستش بود، قدرت دستش بود، او می‌شود خلیفه. او می‌شود امام. او می‌شود مفترض الطاعه.

لذا اگر به تو گفتند شمر، جانباز جنگ صفین بود، در رکاب امیرالمومنین سلام الله علیه بود، (جانباز بودنش که سند درستی ندارد، اما در رکاب مولا شمشیر زده است توی صفین.) چرا آمده است در رکاب مولا؟ اعتقاد به مولا داشته است؟ نخیر! عمر اینها را این سبکی بار آورده است که هر کس قدرت دستش بود، فرقی نمی‌کند، معاویه باشد، مُصْعَب بن زبیر باشد، عبدالله بن زبیر باشد، هر گرگی، هر شغالی، هر کس بود، دنبالش بیفت. از او تبعیت کن. «الْأَمْرُ لِمَنْ غَلَبَ.» هر کس که حاکم بود، تو باید دنبال او بروی. باید بروی زیر پرچمش سینه بزنی.

ذهبی می‌نویسد می‌گوید بعد از ماجرای عاشورا، دیدم شمر (۸۷ سالش بوده است)، در مسجد کوفه نشسته است، (آن حرام‌زاده‌ی ملعونِ خبیثِ ازل و ابد که خدا به تعداد قطرات باران و ریگ بیابان‌ها و انفاس خلائق و موی جانداران بر عذاب او بیفزاید) دستِ نجسِ نجسِ پیسِ آلوده به جنایت (چه جنایتی!) را بالا آورده است، می‌گوید: الهی انت شریف و تُحِبُّ الشَّرَفَ و تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ! خدایا تو شریفی. شرف را هم دوست داری. خودت می‌دانی من آدم خیلی شریفی هستم. گفتم مرتیکه الدنگ، تو زدی نوه پیغمبر را کشتی، بعد می‌گویی من آدم شریفی هستم؟

گفت: من از ولی امرم تبعیت کردم. اگر نمی‌کردم، از حیوان‌ها پست‌تر بودم.

یعنی چی؟ یعنی دانه درشت‌های کربلا را عمر فرستاده است!

این حاصل تفکر «الْأَمْرُ لِمَنْ غَلَبَ» است. هر کس بر گرده مسلمین سوار شد، اطاعتش واجب است، را چه کسی یاد آنها داده است؟

لذا وقتی که یزید می گوید امام حسین را بکشید، توی اعتقاد سقیفه یعنی خدا دارد می گوید امام حسین را بکشید.

لذا امام باقر فرمودند: «... كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ.» قُرْبًا إِلَى اللَّهِ می آمدند می زدند.

مثال خوبی نیست، اما شما می رسی روضه، دیر رسیدی، می گویی حیف شد. یک جای بده تبرکاً بخورم.

رسیدند بکشند، دیر شد، کشته بودند. گفت یک سنگ بده من تبرکاً بزنم. این بود.

چرا؟ چون قتل اعتقادی است.

چون یزید وقتی می گوید بکش، در اعتقاد مکتب نجس و منحوس سقیفه، یعنی خدا دارد می گوید بکش.

بعد خدا به تو می گوید نماز صبح، واجب است. تو نافله اش را هم می خوانی برای تقرب به خدا. یزید می گوید امام

حسین را بکش، اینها خوش رقصی می کنند برای تقرب به خدا.

این سومین اقدام مکتب سقیفه است.

۴. نفی عدالت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله

در کتاب های مخالفین، نگاه کنی، یک امر مسلم است که عمر، آدم فاسقی بوده است. هیچ کاری اش نمی شود کرد. یعنی

نمی شود یک سنی بیاید دفاع کند بگوید او فاسق نبوده است.

ماه رمضان وسط ظهر می آید به زنش می گوید: اینبذی لنا تمرا فی ماء لنشربه منه. عرق بیاور، من بخورم.

زنش می گوید: أ ما تستحی من الله تشرب النبیز فی شهر رمضان؟ او می گوید:

اوعد فی المعاد بشرب خمر / وانهی الآن عن ماء و تمر

أ بعث ثم حشر ثم نشر / حدیث خرافة یا أم عمر.

الان عرق نخورم که بروم توی بهشت بخورم؟ اینها خرافات است. بردار بیاور.

چنین کسی شده خلیفه مسلمان ها. واقعا این سبکی بوده است. تا دم مرگ می گفت برایم عرق بیاورید.

جنایاتی که می کرد، غوغاست. غوغاست.

به او گفتند تو چطور خلیفه ای هستی که فاسقی؟ امام جماعت باید عادل باشد می خواهد دو رکعت نماز بخواند.

گفت امام جماعت نمی خواهد عادل باشد.

لذا می بینید اینها پشت سر هر کسی نماز می خوانند.

پرسیدند قاضی چطور؟ گفت قاضی هم نمی‌خواهد عادل باشد.

گفتند تو آمدی جای پیغمبری نشستی که این پیغمبر، عادل و معصوم بوده است. اما تو عادل نیستی. گفت عیبی ندارد. مگر پیغمبر عادل بوده است؟

غوغاست. بروید صحاح (سقام) کتاب‌های شش‌گانه اینها را بخوانید. ببینید چه فحش‌ها و جسارت‌ها و توهین‌هایی به پیغمبر کردند.

چند نمونه بگویم. من از حضرت زهرا سلام الله علیها عذرخواهی می‌کنم.

در بخاری است که پیغمبر قصد خودکشی داشتند. بالای کوه رفتند خودشان را پایین بیاندازند، عمر نگذاشت. نماز را اشتباه می‌خواند، ابوبکر از پشت سر، تذکر می‌داد.

نمازش قضا می‌شد، عثمان او را برای نماز بلند می‌کرد.

با لباس غیر رسمی و زننده بیرون می‌آمد، عثمان به او تذکر می‌داد.

عایشه را روی شانهاش می‌نشاند، می‌گفت توی خانه‌های مردم سرک بکش.

و کارهایی که اصلاً حیا می‌کنم بگویم.

چرا آمدند این دروغ‌ها را به پیغمبر نسبت دادند؟ که بگویند اگر عمر فاسق است، پیغمبر هم آن چنان عادل نبود. نستجیر بالله.

دیدند باز هم بو می‌دهد. چطور خدای عادل می‌گوید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.» (حشر/۷)

هرچه پیغمبر گفت تبعیت کنید.

گفتند خدا هم عادل نیست.

لذا سنی را اگر دیدی، به او بگو اصول دینت چند تا است؟ می‌گوید سه تا. عدل و امامت را ندارد.

تاریخ الخلفاء سیوطی آورده است که می‌گوید یزید شب تا صبح عرق خورد، با خواهر خودش زنا کرد. صبح به او گفتند جناب خلیفه بفرمایید در محراب، نماز بخوانید.

گفت تاکنون عبادت می‌کردم، خسته و تعب‌ان هستم.

یک میمونی داشت به نام ابوقیس. تربیت شده بود. می‌گفتند الله اکبر، این میمون رکوع می‌رفت، سجده می‌رفت. عمامه پیچیدند دور سرش، باورت می‌شود مسلمان‌ها پشت سر میمون یزید، نماز صبح اقامه کردند؟

این میمون که مُرد، یک هفته عزای عمومی در ممالک مسلمین اعلام شد برای مرگ میمون یزید!

این کسانی که «فَرَحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمْ»، برای کشتن امام حسین خوشحالی کردند، برای مرگ میمون یزید، عزای عمومی گرفتند.

یعنی نمی دانستند؟ چرا، می دانستند چهارشنبه نمی شود نماز جمعه خواند.

یزید، استخر شراب داشت. شیرجه می زد، می گفت: یا ایها السائل عن دیننا، نحن علی دین ابی شاکر. ای کسی که از دین من می پرسی، دین من دین ابوشاکر است. اسم ساقی او ابوشاکر بود. دین من این است که سرد بخورم، گرم بخورم، تلخ بخورم، شیرین بخورم. دین من یزید، این است. ولید رسماً قرآن پاره می کرد. سیبل تیراندازی اش شده بود قرآن. جلوی چشم مردم. چرا؟ چون عمر به آنها یاد داده است، خدا عادل نیست، پیغمبر هم عادل نیست، خلفا هم عادل نبودند. خبری نیست. بعد هم اینکه من الان خلیفه شدم، اگر خدا نمی خواست که من خلیفه نمی شدم. لذا باید از من تبعیت کنید.

۵. تغییر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام

پیغمبر چه فرموده بودند؟ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا».

سوگند می خورم که نبی، شهر علم بود / شهری که جز علی در دیگر نداشته.

آمدند مولا را کنار گذاشتند. حالا چه کسی را جای او بگذاریم؟ گفتند: «خُذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ عَنْ عَائِشَةَ». دینتان را از عایشه بگیرید.

حالا دیدید سنی ها انقدر اصرار دارند که بگویند عایشه ۷ ساله بود با پیغمبر ازدواج کرد، برای چیست؟

برای اینکه امیرالمومنین سلام الله علیه چشم باز کردند، توی آغوش پیغمبر بودند. باید بگویند عایشه هم چشم باز کرده است، از بچگی، پیش پیغمبر بوده است.

با اینکه ۲۸ ساله بود موقع ازدواج با پیغمبر، شوهر داشته قبلاً، یک بچه هم به دنیا آورده بود که مُرد. اسمش هم عبدالله بود.

صدی نودِ کاریکاتورهایی که برای پیغمبر می کشند، با این موضوع است که یک پیرمردی با یک دختر بچه ازدواج کرده است.

چون می خواهند بگویند دینتان را از عایشه بگیرید، می خواهند نشان بدهند عایشه دست پرورده پیغمبر خدا بوده است. بعد جُلّ جرائمی که تا روز قیامت اتفاق می افتد و در گذشته اتفاق افتاده است و جرائم عاشورا و کربلا، با فتوای عایشه است.

یک رقمش این است که آن نصف شب سرد، توی آن بیابان، یک دختر سه ساله‌ی تنها، که هرچی دويد عقب قافله، پای نحیفش شده پر آبله، نرسید.. افتاد زیر یک بوته خار.. داشت می‌لرزید..

(تصورش مرگ می‌آورد که دختر ارباب ما این سرش آمد. الهی برایت دق کنیم یا اباعبدالله. ما را به سخت جانی خود این گمان نبود. ما فکر نمی‌کردیم روضه‌هایتان را بشنویم، نمیریم یا اباعبدالله. الهی یک روز برایتان دق کنیم، یا حسین.) چه کسی دنبالش رفت؟ چطور دنبالش رفت؟ چی کار کرد؟ چطور آوردش؟

فقط این را بگویم، از وقتی که آوردش، دیگر می‌گویند با دست روی زانوانش راه می‌رفت. نمی‌توانست درست راه برود. حارث شامی می‌گوید.

گفت بابا، خودت گفתי شبیه مادرم باش. من هم گفتم چشم. من عین زهرا مادرت، آزار دیدم. کی رفته دنبالش؟ زجر.

آقا جان، شما بروید رزومه زجر را بخوانید. ببین زجر بن قیس چگونه آدمی بوده است. یک آدمی که ظاهرش جانماز آب بکشد. وَ لَا الضَّالِّينَ ش، گوش عالم را کر کند، این مرتیکه ملعون حرام‌زاده خبیث بی‌شرف. باباجون، هر کسی هم که باشد، دلش می‌سوزد.

نصف شب، داری می‌لرزی، از ارتفاع افتادی، دست و پایت که چیزی نشد؟ بلند شو، من برسانمت. آخر چرا زد؟ آن هم یک کسی که جانماز آب می‌کشد. یعنی می‌خواهی بگویی قُرْبَتاً اِلَى اللَّهِ زد؟ صد در صد. خب یزید که دستور نداده بود؛ چرا قُرْبَتاً اِلَى اللَّهِ زد؟

یزید دستور نداده بود، عایشه دستور داده بود! کجا؟ کتاب سلسله الاحادیث الصحیحه، جلد ۱۱.

این را دارم بهت می‌گویم که تا زنده هستی، روز سوم محرم، برایت روضه می‌خوانند، لعن کنی عایشه را. پنج صفر، آتش بگیر، لعن کن.

چون یک مادر هجده ساله داشتیم، به فتوای او کشتند. یک دختر سه ساله را به فتوای او کشتند.

مگر عایشه چی گفت؟ آدرس دادم که عایشه می‌گفت: «إِنِّي لَأُضْرِبُ الْيَتِيمَ حَتَّى يَنْبَسِطَ.» دلم می‌خواهد بچه یتیم پیدا کنم، بزنم تا بیفتد روی زمین.

لذا تا رسید بالای سرش، نگاه کرد دید زیر بوته‌ی خار است. یادش به حرف عایشه افتاد. دست را بالا برد، یک جوری زد که می‌کشید، می‌آوردش..

(یابن الحسن! یابن الحسن! قربان پلک زخمی‌ات امام زمان. قربان سر شکسته‌تان امام زمان. ما روضه گرفتیم، قدم رنجه نمایید. ببینید پیر و جوان به‌خاطر شما توی صورتشان می‌زنند. دورتان بگردیم یا صاحب‌الزمان.)

چه کسی گفت از عایشه تبعیت کنید؟ ابوبکر گفت!

لذا تمام این مصائب، تمام این جرائم، از همین هفته کلید خورده است. ما محسنیه را رها نمی‌کنیم. اجبار نکردیم تو بیا مشکی بیوش، ولی پیغمبر فرمودند: «ما قُرّة عين لا تبکی فی هذه المصیبه.» الهی روشن نشود آن چشمی که بر مصائب فاطمه‌ام گریه نکند.

ما تا جان داریم گریه می‌کنیم. آرزویمان هم فقط این است روزی که حضرت می‌آیند، ما باشیم. همراه‌شان یک مدینه برویم. همه‌مان هم با هم. ما اینجا با هم سوختیم، می‌خواهیم با هم آتش بزنیم. من خودم می‌خواهم هیزم جمع کنم. ما خیلی کار داریم آنجا. الان می‌نویسید برایمان یا صاحب الزمان؟ نوشتید آقا؟ آقا منتی نیست. ممنوتان هم هستم، ولی دو ماه از این روزه به آن روزه، صدقه می‌خواهم. صدقه به ما بدهید. ما باشیم آن روز اینها را آتش بزنیم آقا.

۶. نهاده‌ن کردن بغض امیرالمومنین علیه السلام در دل مردم و هتک حرمت حضرت زهرا سلام الله علیها ششمین اقدامی که کردند، بغض اهل بیت علیهم السلام را توی دل مردم نهاده‌ن کردند. بذر عداوت را کاشتند. و انقدر بذر عداوتی را که سقیفه کاشته بود، با آب نجسی که عمر بن الخطاب به دست اینها داده بود، آبیاری کردند، که بغض حضرت زهرا توی قلوب مردم نهاده‌ن شد.

الان من روزی ۶، ۷ تا منبر می‌روم، خدا می‌داند اصلاً جان ندارم. فکر کن یک آقایی تشنه، داغ‌دار، با پیکر پاره پاره، هفده بار خطبه خواندند، امام حسین سلام الله علیه روز عاشورا! هر هفده بار گفتند: انا ابن فاطمة الزهراء. بعد هر هفده بار وقتی گفتند انا ابن فاطمة الزهراء، همه هو کشیدند. چرا؟ «المرء یحفظ فی ولده.» مگر هر روز توی نماز نمی‌گویی السلام علیک ایها النبی؟ مگر شهادت به نبوت پیغمبر نمی‌دهی؟ دارد دختر پیغمبرتان را می‌گوید. می‌گوید پسر او هستم. چرا کاری نمی‌کنند؟

چون بعد از سقیفه، هیچ احترامی برای حضرت زهرا سلام الله علیها قائل نیستند. زن خولی چی گفت؟ گفت دیدم یک مادر آمد، سر را بغل گرفت، گفت حسینم، گفتم من مادرتم؟ به نازت پروریدم جان مادر / سرت ببریده دیدم جان مادر.

لب باز شد، گفت مادر، از اول صبح هی گفتم انا ابن فاطمة الزهراء، هی مرا زدند.

دو تا حدیث می‌خواهم بخوانم که ای کاش، یک کسی از علما بعد از این مجالس پیدا شود، بگوید این حدیث‌ها سندش مشکل دارد. دیگر نخوان. ای خدا یک نفر پیدا شود. ولی یکی‌اش توی کافی است. یکی‌اش توی من لایحضره

الفقيه و تهذيب است. سند هر دو اعلاست. که ای کاش ایراد و خللی در سندش بود. ای کاش دروغ بود. ای کاش اصلا نبود.

حدیث اول این است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَ ذِكْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ. فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ.»

اسم مادر ما حضرت زهرا را پیش اینها نبرید. چون هیچ اسمی نزد این مسلمانها، مبعوض تر از مادر ما حضرت زهرا نیست.

حدیث دوم این است که امام باقر سلام الله علیه فرمودند: «إِنَّ الْكَبَائِرَ سَبْعٌ فِينَا نَزَلَتْ وَ مِنَّا أُسْتُحِلَّتْ...» گناهان کبیره هفت تاست که برای حفظ حرمت ما گفتند اینها گناه کبیره است. هر هفت تا را در حق ما انجام دادند. بعد شش تا را فرمودند که می‌گذرم. هفتمی‌اش، وای، وای، من جری نشدم یا صاحب الزمان، اما چه کنم باید اینها را به شما برسانم که بدانید امام زمان علیه السلام بر چه چیزی دارد می‌سوزد. حضرت فرمودند: هفتمین گناه، «قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ.»

قَذْف یعنی چی؟ یعنی حرف خیلی بد زدن. مُحْصَنَه یعنی زن پاک‌دامن. می‌گوید دیدم امام باقر علیه السلام حق‌ها گریه می‌کنند. گفتم چی شد؟ فرمودند: «فَقَدْ قَذَفُوا أُمَّنَا فَاطِمَةَ عَلَى مَنْابِرِهِمْ.» ما را به سخت‌جانی خود، این گمان نبود. خدا فرج منتقمتان را برساند. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِينَا وَ غَيْبَهُ وَ لَيْتَنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَمَوْلَانَا الْغَرِيبِ الْوَحِيدِ الطَّرِيدِ الْفَرَجَ.

بغض اهل بیت علیهم السلام را در دل مردم نهادینه کردند. یعنی آن کسی که نسبتی با اهل بیت علیهم السلام داشت، از زیر تیغ سقیفه در امان نماند.

قربانتان بروم، ما نبودیم آن روز سینه سپر کنیم، بگوییم باید از روی جنازه من رد شوید جلو بروید، در را آتش بزنید. اما جسارت دوم که حیثیتی است، توهین است، ما الان وسطش هستیم. من باید دفاع کنم.

هر کسی که یک نسبتی با حضرت زهرا سلام الله علیها داشت، زدند. مگر به حضرت خدیجه این همه جسارت نکردند؟ به حضرت ابوطالب، حضرت عبدالله، حضرت آمنه، حضرت ام‌کلثوم، هر کدام از حضرات آل الله سلام الله علیهم اجمعین.

و امشب که شب شهادت حضرت سکینه بنت الحسین است، اینجا قم است، اینجا عاصم‌ی اعتقادات شیعه است، الان بین چند تا مجلس توی این شهر است. می‌دانید به حضرت سکینه چه چیزها گفتند؟ چه کسی باید دفاع کند؟ من آن روز نبودم، اما الان که هستم. نه فقط من که عمامه سرم هست، تک تک شما که صبح بیدار می‌شوید، می‌بینید خنکا و اکسیژن ولایت علی علیه السلام دارد توی صورتتان می‌خورد. اگر ما توی فیلم نبودیم که نمی‌گفتند هو الوحید، امام زمان تنهاست. اگر من به وظیفه آخوندی خودم عمل می‌کردم که نمی‌گفتند هو الوحید. یعنی خوابم! یعنی بی تفاوتم. یعنی بی‌رأی هستم.

مُصْعَب بن زبیر که «كَانَ شَتَامًا لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، یعنی نماز می‌خواند، بعدش هفتاد بار جسارت به مولا می‌کرد. یک پسر داشت به اسم خالد. خالد یک دختر داشت به اسم سکینه. این دختر، نوه‌ی مصعب، عرق‌خور بود. آوازه‌خوان و رقاص بود و چیزهای دیگر.

آمدند به مصعب گفتند آبرویت رفت. این نوه است تو داری؟ طول تاریخ می‌گویند این لکه‌ننگی بر خاندان آل زبیر است.

همه مورخین را جمع کرد، گفت نگویید سکینه دختر مصعب بن زبیر، بگویید سکینه بنت الحسین. نگویید نوه من بوده است، بگویید زن من بوده است.

باورت بشود یا نشود، ابوالفرج اصفهانی در آغانی اینها را نوشته است. بعد توی کتاب‌ها برو سرچ کن.

بعد ما اینجا این وسط، چی کاره هستیم؟ ما نباید داد بزنیم بگوییم اینها دروغ است؟ اگر این چیزها را به دختر خودمان بگویند، پاره پاره‌شان می‌کنیم. دختر اربابمان است!

سکینه سلام الله علیها کیست؟ سکینه همان است که وقتی ابی‌عبدالله آمد وداع کند، نگاه کرد دید همه هستند، دختر عزیز بابا، سکینه نیست.

کجاست؟ خودشان می‌فرمایند من گوشه خیمه رفته بودم، زانوی غم بغل، مقنعه‌ام را توی دهانم کرده بودم، دندانم را فشار می‌دادم که صدایم بلند نشود بابایم یک ذره اذیت شود از گریه من. یک لحظه حس کردم یک دست مهربان، زیر مقنعه دارد سرم را نوازش می‌کند. سر بلند کردم، دیدم بابایم است. بغضم ترکید. اشکم جاری شد.

فرمودند: انقدر دل بابایت را آتش زن عزیزم.

لَا تُحْرِقْ قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً / مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي
وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي / تَبْكِينَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ.

ما یک سیده النساء داریم که حضرت زهرا سلام الله عليها است. یک خیره النساء داریم، یعنی بهترین زنان. کیست؟
حضرت سکینه. امام حسین علیه السلام گفتند.

این است مقام این بانو، که بین ما هم غریب است.

ما برای سه ساله ابی عبدالله کاری نمی‌کنیم، ولی حداقل به این اندازه که پنج صفر، کوچه پس کوچه قم روزه است.
اما فردا چه خبر است؟

داد بزنید. برو کارگری کن، بیل بزن، پول قرض کن، یک روزه بگیر. یک شربت سر کوچه‌تان بده. بگو اربابم توی
کربلا یک دختر ۱۳ ساله داشت که هی می‌چرخید دور ذوالجناح می‌گفت ذوالجناح، فقط این را به من بگو هل سقی
أبی أم قُتِل عطشاناً؟ بگو قبل از اینکه او را بکشند، آبش دادند یا تشنه کشتند؟
«اما السکینه فغالب عليها الاستغراق مع الله.» سیدالشهداء درباره ایشان فرمودند.

یک تعبیر داریم که مال مولاست، ممسوس فی ذات الله، جای خودش، دوم برای علی اکبر سلام الله علیه. دیگر نداریم،
به جز برای حضرت سکینه سلام الله عليها که فرمودند: غرق خداست سکینه من.

اسم حضرت سکینه سلام الله عليها، آمنه است. حدود سال ۴۷ به دنیا آمدند. یعنی سه سالشان بود که امام مجتبی به
شهادت رسیدند.

چرا می‌گویند سکینه؟ چون آرامش دل ابی عبدالله بود. خیلی دوستش داشتند. فرمودند:

لَعْمَرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارًا / تَحِلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ
أُحِبُّهُمَا وَ أَبْذُلُ جُلَّ مَالِي / وَ لَيْسَ لِعَاتِبٍ فِيهَا الْعِتَابُ

به خدا قسم، آن خانه‌ای که در آن رباب و سکینه باشند را من دوست دارم. دلم می‌خواهد زندگی‌ام را به پایشان بریزم.
آیا کسی می‌تواند مرا عتاب کند؟

مادرش هم که حضرت رباب بود. که الان نشسته توی بیابان‌ها، تنها، در کربلا. می‌گوید اگر گهواره را پس داده بودند،
دلم خوش بود با طفل خیالی.

دختر امرؤ القیس، همسر ارباب، حضرت رباب، انقدر آفتاب خورده بود به صورتش که بعد از یک سال نوشتند ماتت
کمدا.

یعنی حضرت سکینه، پدر را در کربلا از دست داد، بعد از یک سال هم مادرش دق کرد، تک و تنها.

شوهر داشتند. عبدالله بن حسن، عبدالله اکبر یا عبدالله بن مسلم بن عقیل، شوهر حضرت سکینه بودند.

شوهر را هم در کربلا از دست دادند.

آخرین بازمانده کربلا هستند. سال ۱۱۷ یا ۱۱۸ از دنیا رفتند. امام باقر علیه السلام سال ۱۱۴ به شهادت رسیدند. یعنی حدود چهار سال بعد از امام باقر.

و آنچه از کربلا به دست ما رسیده است، خیلی هایش را نمی دانیم که خیلی از گریه هایی که کردیم مدیون حضرت سکینه هستیم. او به من و شما گفت که نصف شب، توی گودی قتلگاه رفتم..

عادت داشت می آمد بغل بابا. دید بابا افتاده است. معانقه یعنی عنق روی عنق، گردن روی گردن گذاشتن. دید سری نیست. بریده بریده.. نامنظم.. غش کرد. می گوید گوشم آمد روی گلوی بریده. از حلقوم بریده صدا شنیدم. صدای خودش بود. صدای بابایم بود. گفت سکینه، بگو

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي / أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي
وَأَنَا السَّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي / وَبَجَرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي
لَيْتَكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورَا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي / كَيْفَ اسْتَسْقَى لَطْفَلِي فَأَبُوا أَنْ يَرْحَمُونِي.

اما غصه این است. تا حالا در روضه حضرت علی اصغر، از نگاه حضرت سکینه گریه کردی؟

این خواهر هی نگاه می کند، سر روی نیزه است..

حضرت سکینه می فرماید شب تاسوعا که شد، شب نهم محرم، خودم تشنه بودم. تشنگی بابایم را هم دیدم. ولی فقط نگران دادم علی اصغر بودم.

خواهر است! یک عمر ما آتش گرفتیم از مصیبت این شش ماهه، خواهرش مگر یادش می رفت؟ یعنی این همه سال تا سال ۱۱۷، صبح به صبح آب می خورد، می گفت آخ لبش پاره پاره شده بود.

حرمه خیر نبینی، گل من نورس بود. کشتنش تیر نمی خواست، ناخن بکشی گلوی اصغر پاره است.

می گوید شب تاسوعا که شد، نگران بودم. دیگر صدای دادم جوهره نداشت. ناله اش دیگر بی توان شده بود. پرده خیمه را کنار زدم، دیدم عمه ام زینب، قنடை شش ماهه را دست گرفتند: اُسْكُتْ یا عمه! عمه قربانت بروم، ساکت باش. دادم صدایت را نشنود، اذیت شود. شرمنده رباب شود.

می گوید من هم پشت سر عمه ام ایستاده بودم، گریه می کردم. برگشتند: سکینه تو هستی عمه جان؟

گفتم نعم یا عمه. منم. عمه، یک فکری به ذهنم رسیده است.

— جانم عمه. عزیزم چی به ذهنت رسیده است؟

گفتم عمه، شاید توی خیمه اصحاب یا بنی‌هاشم، یک ذره آب، جایی باشد. اینها حواسشان نبوده باشد. برویم بگوییم خیمه‌ها را بگردند. یک ذره هم پیدا کنیم، لبش را تر کنیم خوب است. زینب کبری می‌داند که آبی نیست. اما می‌خواهند دل این دختر برادر به دست بیاید. دل نشکند. _ برویم عمه جان.

علی اصغر بغل زینب کبری، حضرت سکینه می‌گوید از این خیمه به آن خیمه می‌رفتیم. برگشتم پشت سرم را نگاه کردم، همه بچه‌ها پشت سر ما راه افتادند، از این خیمه به آن خیمه.. آه... آه... زان تشنگان هنوز به موعود می‌رسد / فریاد العجل ز بیابان کربلا.

خیلی از گزارش‌هایی که از کربلا به ما رسیده، از حضرت سکینه است. نوشتند تا رسیدند وارد مدینه شدند، رفت قبر پیغمبر را بغل کرد، گفت یا جدّاه! یا رسول الله! ما رأیت اغضی و اشر من یزید. من قسی القلب تر از یزید ندیدم. یا جدّاه! یا رسول الله! می‌دانی چی کار کرد؟ کان یضرب بقضیبه علی ثنایا أبی. با چوبش به دندان بابایم می‌زد.

سکینه سلام الله علیها همان دختری است که وقتی رفت توی گودی قتلگاه، روز یازدهم، فاجتمعت عدّة من الاعراب. چطور آوردندش بالا؟ گمانم توی عمرم دو جا بیشتر این حرف را نزد. نوشتند سر بلند کرد، گفت یا الهی یا سیداه، تو شاهد باش، یضربونی بالحجاره! با سنگ دارند مرا می‌زنند که از گودال بالا بیایم.

امشب مضطر شو برای فرج دعا کن.

اما در بین همه مصیبت‌هایی که حضرت سکینه نقل کردند، من خودم اولین بار که این را دیدم، برایم مرگ بود. خیلی سخت بود. از همه سخت‌تر برایم این است. علی الله. بسم الله. من می‌گویم، شما تصور کن. آتش بگیر. برای فرج دعا کنید.

فرمودند عصر عاشورا که شد، وای، وای، وای، وای، آه و واویلا که شمر آمد میان خیمه‌گاه. (یک جور ناله کن اصلاً نشنوی من چی می‌گویم.) تیغ خونین در کفش برگشته است از قتلگاه.

حضرت سکینه ۱۳ سالشان بود، می‌فرمایند خیمه‌ها را آتش زدند، فررتُ منهزمةً. من فرار کردم. رفتم جایی پشت تپه‌ای پنهان شدم. رأیت أبی و اصحابه کالأضاحی علی الثری. دیدم عین قربانی روی خاک افتادند.

كنت أتفكر، داشتم فکر می کردم با ما چی کار می کنند. أیقتلوننا أم یأسروننا. ما را می کشند یا اسیرمان می کنند؟
وای، وای، یک موقع نگاه کردم، فإذا برجلٍ علی ظهر جواده.. دیدم یک کسی روی اسبش نشسته، يسوق النساء بكعب
رُمحِه. با نیزه دارد زن ها را هل می دهد. وَ هُنَّ یُلْذَنَ بعضهن ببعض. این زن ها دارند به هم پناه می برند. و كان یأخذ ما
عليهنّ من الاخمره و الاسورة. دارد از آنها می گیرد. اخمره یعنی خمار، یعنی چادر. اسوره یعنی خلخال.
می گوید صدای گریه ام بلند شد. برگشت مرا دید. افتاد دنبال من. فررتُ اظنّ عنی اسلم منه. گمان کردم من می توانم
فرار کنم، دستش به من نرسد. ضربنی برمحہ بین کتفیه. با نیزه بین دو کتفم زد. با صورت افتادم. گوشواره ام را کشید.
غش کردم.

یک موقع به خودم آمدم، دیدم عمه ام زینب، بالای سرم است. دارد می گوید قومی، قومی، قومی یا عمه! بلند شو امانت
داداشم. بلند شو.

وای! این جمله را معنا نمی کنم. می گوید تا چشمم را باز کردم، رأیتَ ظهرَ عَمَّتِي مُسَوِّدٌ مِنَ السَّيَاطِ.
_ عمه پاشو برویم ببینیم چی سر زین العابدین آمده.

می گوید با هم آمدم، دیدیم خیمه دارد می سوزد. داداشم به رو افتاده، وسط آتش ها..
بلندش کردیم. او نگاه به ما می کرد، گریه می کرد.. ما نگاه به او می کردیم، گریه می کردیم..

اللهم عجل لوليک الفرج

الان وقتش است. الان باید دست را بلند کنی. نمی خواهم داد بزنی، با همان گریه و ناله ات بگو:

اللهم عجل لوليک الفرج